

## فلسفه و علم

همه ما معمولاً به علم احترام می‌گذاریم اما به خطیر بودن آن کمتر توجه داریم یعنی کار علم را سهل می‌انگاریم. این سهل‌انگاری را در تلقی و تصویری که از علم داریم نه به آسانی اما با قدری دقت می‌توان دید و شناخت. ما از ابتدای آشنایی با علم و تمدن متجدد همواره فکر می‌کرده ایم - و هم اکنون هم فکر می‌کنیم- که علم را در هر وقت و در هر جا که باشیم می‌توانیم کسب و تملک کنیم و آن را به کمال رسانیم. بعبارت دیگر تحقیق نکرده ایم که علم کسبی در چه شرایطی پایدار می‌شود و در زمین ریشه می‌دواند و رشد می‌کند. در این باره حرفهای مشهوری هست که مدام تکرار می‌شود و حرفی که هرگز در بحث از شرایط پژوهش فراهم نمی‌شود پول و بودجه است. بی تردید از مهمترین و شریف ترین مصارف بودجه عمومی هزینه کردن در راه پژوهش است اما پول به تنهایی سواد و دانش نمی‌آورد و دانش فعلی -لااقل در مرحله قوام- متکی به بودجه نبوده است. گالیلیه و دکارت و لایب نیتس (مخصوصاً دانشمندی را نام بردم که فیلسوف هم نبودند) در تأسیس فیزیک جدید و هندسه تحلیلی و حساب جامعه و فاضله به بودجه و کمک مالی احساس نیاز نکردند ولی در این مسائل ساده تاریخی کمتر تأمل می‌شود یا لااقل ما چندان علاقه ای به تأمل در این معانی نداریم و گاهی هم اگر کسی به اندیشیدن در شرایط رشد علم دعوت کرده است او را ملامت کرده اند که چرا فلسفه می‌بافد و نمی‌داند که فلسفه ماهیت اندیش است و ماهیت اندیشی با علم جدید که به ذات و ماهیت نمی‌پردازد و به اصطلاح نومیالیست (قائل به اصالت لفظی وجود و لفظ انگار) است، منافات دارد. نتیجه حرف اینست که اگر علم می‌خواهید از فلسفه بپرهیزید. البته قلمرو پژوهش علم جدید را با حوزه تفکر فلسفی خلط نباید کرد. فلسفه و علم دو امر متفاوتند اما متفاوتها همیشه در تضاد و تخالف نیستند بلکه گاهی لازم و ملزوم یکدیگرند. علم، فلسفه نیست و به ماهیات کاری ندارد اما در زمین فلسفه روئیده و در پناه آن رشد کرده است. بیکن و گالیلیه و دکارت که هر سه فیلسوف بودند در تفکر فلسفی، بنیاد علم جدید را گذاشتند. در ادوار دیگر هم فلسفه نه فقط در برابر علم نبوده و آن را نفی نمی‌کرده است بلکه ایندو حتی در وجود اشخاص توأم و همراه بوده اند. افلاطون و ارسطو صرفنظر از اینکه خود به ریاضی و طبیعی توجه داشتند معاصر ریاضی دانان و پزشکان بزرگ بودند. بنیانگذاران علم و فلسفه جدید را هم نام بردم. در دوره اسلامی معیت علم با فلسفه آشکارتر است. محمد بن زکریای رازی، فیلسوف و پزشک و کیمیائی بزرگ بود. ابن سینا نیز که نام کتاب طب خود را قانون گذاشت و بزرگترین کتاب فلسفی اش را شفا نامید، می‌خواست بگوید که اصل و اساس علم، فلسفه است. ایوریحان بیرونی نیز که با فلاسفه و از جمله با ابن سینا مباحثه داشت، در فلسفه صاحب نظر بود و . . . در دو هزار و پانصد سال اخیر که تفکر بیشتر بصورت فلسفه ظاهر شده است، هرچا فلسفه بوده نه فقط میدان پژوهش علمی تنگ نشده بلکه رونق و شکوفایی تمدن و نشاط زندگی با آن توأم و ملازم و متناسب بوده است و هر وقت چراغ تفکر کم نور شده همه چیز در تاریکی و کدورت فرو رفته است. مقصود این نیست که با تکرار مطالب فلسفه، علم و تمدن رونق می‌گیرد اما توجه کنیم که فلسفه مجموعه الفاظ و اصطلاحات و عبارات انتزاعی نیست؛ فلسفه حب دانایی است و این حب دانایی در هماهنگی و همسازی با گردش عالم وجود، حاصل می‌شود. شاید مطالب تفصیلی فلسفه در کار علم تأثیر اساسی و مستقیم نداشته باشند اما شرایط و هوایی با آن فراهم می‌شود که دانش می‌تواند به آسانی تنفس کند و بسط یابد. اگر واقعاً در اندیشه دانشیم، آن را منفک از شرایط و مثل کالایی که از بازار خریداری می‌شود در نظر نیاوریم. برای دانستن و بهره بردن از علم باید مهیای کسب و حفظ و توسعه آن شد. این آمادگی اگر عین فلسفه نباشد، جلوه ای از آنست. فلسفه مادر علم است و نه دشمن آن. آن فلسفه علم که بگوید از فلسفه بپرهیزیم تا علم ریشه کند هرچه باشد، فلسفه نیست و شیوع آن نه فقط سودی برای علم ندارد بلکه نشانه دشواری یا دشواری شدن راه علم است. دشواری راه را کسی یا بحث و نظری موجب نشده است بلکه در طی تاریخ تجدد و تجدد مآبی (مدرنیزاسیون) پدید آمده و در بعضی حوزه های فلسفه مآبی - و البته با نیت دفاع و حمایت از علم- تدوین تفصیلی پیدا کرده است. اشخاص با حرف و گفت و

رای خود نمی توانند جلوی بسط و توسعه علم را بگیرند چنانکه با ستایش از علم نیز به پیشرفت حقیقی آن مدد نمی رسانند. نکته روشن اینست که برای ورود و سکونت در قلمرو پژوهش علمی باید از تلقی ایدئولوژیک علم آزاد شد. علم در فضای باز تفکر بوجود می آید و در زمین تعلق به حقیقت ریشه می کند و وقتی تفکر ضعیف می شود یا در خدمت چیزی دیگر و مثلاً سیاست و ایدئولوژی در می آید افسرده و پژمرده می شود.